

فلسفه تحلیلی چیست؟

منبع: سایت رادیو زمانه، مورخ: ۱۳۹۳/۱/۸

مفهوم فلسفه تحلیلی^۱ متضمن چه معنایی است؟ وجه تمایز آن با دیگر نحله های فلسفی چیست؟ چه مؤلفه ها و شاخص هایی بیانگر این نحوه از فلسفیدن است؟ آبابی بزرگ این نحله فلسفی چه کسانی هستند؟ پرسش هایی از این دست موضوع این سلسله مقالات است. مبنای این نوشتارها، کتاب «فلسفه تحلیلی چیست؟»^۲ نوشته هانس یوهان گلاک است که در سال ۲۰۰۸ منتشر شده. با مد نظر قرار دادن نحوه تقریر مطالب و چگونگی ورود و خروج گلاک به مباحث در چهار فصل نخست کتاب، به بررسی کلی فلسفه تحلیلی و تاریخ آن پرداخته و می کوشم به پرسش هایی در باب چگونگی پیدایی این نحله فلسفی پاسخ گویم؛ این که این نحله فلسفی از کجا آغاز شده و تا کنون چه نظراتی درباره حدود و ثغور آن بیان شده و به بحث گذاشته شده است.

تا به حال درباره قلمرو فلسفه تحلیلی بحث های زیادی انجام شده و اختلافات فراوانی درباره آن وجود دارد. برخی با یک نگاه تاریخی به بررسی حدود فلسفه تحلیلی می پردازند، برخی به لحاظ موضوعی فلسفه تحلیلی را از سایر فلسفه ها جدا می کنند، برخی روش فلسفه ورزی در این نحله را باعث تمایز آن با دیگر فلسفه ها می دانند و برخی می کوشند حدود و ثغور آن را در تقابل با فلسفه قاره ای^۳ توضیح دهند. در ادامه فلسفه تحلیلی از تمام این جنبه ها مورد بررسی قرار می گیرد. آنچه موسوم به فلسفه تحلیلی است قدمتی در حدود صد و بیست سال دارد. اما تاریخ فلسفه تحلیلی تنها در دو دهه اخیر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. مهم ترین کتابی که در این حوزه نوشته شده، کتاب «سرچشمه های فلسفه تحلیلی»^۴ نوشته مایکل دامت است. دامت در این کتاب سعی می کند ریشه های فلسفه تحلیلی را بیابد و نشان دهد که فلسفه تحلیلی از کجا آغاز شده است.

1. Analytic Philosophy

2. Hans JuhannGlock, (2008) *What is Analytic Philosophy?* (Cambridge: Cambridge University Press).

3. Continental Philosophy

در اینجا مراد از فلسفه قاره ای، فلسفه ای است که پیدایی و رواج آن در کشورهای آلمان و فرانسه و در وهله بعدی ایتالیا و اسپانیاست و مراد از فلسفه تحلیلی، فلسفه ای است که در کشورهای آمریکای شمالی و انگلستان و استرالیا رایج است.

4. *The Origins of Analytic Philosophy*

این کتاب از مهمترین آثاری است که در باب تاریخ فلسفه تحلیلی است که در سال ۱۹۸۵ منتشر شده است.

باید توجه داشت که فلسفه تحلیلی یک رشته نیست، یک رویکرد است. به این معنا که یک نگاه کلان درباره مسائل فلسفی است که ذیل آن می توان به مسائل مختلف نگریست. می توان با رویکرد تحلیلی به دین، اخلاق، تاریخ، زبان، هنر و ... نگریست که حاصل آن فلسفه دین تحلیلی، فلسفه اخلاق تحلیلی، فلسفه تاریخ تحلیلی، فلسفه زبان تحلیلی، فلسفه هنر تحلیلی و ... است.

از جمله اشکالاتی که منتقدان به فلسفه تحلیلی وارد می دانند، غیر تاریخی^۵ و غیر سیاسی بودن^۶ رویکرد فیلسوفان تحلیلی است. غیر تاریخی بودن بدین معناست که عموم فیلسوفان تحلیلی به سابقه موضوع مورد بحث خود بی توجه اند. از نظر بسیاری از فیلسوفان قاره ای، فلسفه هم عنان با تاریخ فلسفه است^۷ و فلسفه تحلیلی متهم به عدم عنایت به صبغه تاریخی مباحث فلسفی می شود. به عنوان مثال وقتی فیلسوفان تحلیلی درباره معرفت، ارزش، معناداری و ... از منظر فلسفی بحث می کنند نیازی به بررسی تبار بحث مورد نظر نمی بینند. به عبارت دیگر این منتقدین بر این باورند که فیلسوفان تحلیلی نگاه تاریخی به موضوع مورد بحث را قوام بخش یک بحث فلسفی نمی دانند. در عین حال، با ارائه مثال های نقضی مثل کتاب «سرچشمه های فلسفه تحلیلی» که با نگاهی تاریخی به بررسی فلسفه تحلیلی می پردازد، می توان به این انتقاد پاسخ گفت. خوشبختانه، در ده سال گذشته کتاب های متعددی درباره سیر تاریخی فلسفه تحلیلی نگاشته شده است.

البته در مقام جدل، فیلسوفان تحلیلی ادعا کرده اند که فیلسوفان قاره ای نیز عنایت چندانی به تاریخ نداشته اند. به عنوان مثال، صد سال از پی افکنی منطق جدید و نقش آن در ایجاد تحولاتی مهم در فلسفه معاصر می گذرد، با وجود این فیلسوفان قاره ای در آثار خود هیچ توجه و یا اشاره ای به منطق جدید و تاریخ تحولات آن ندارند. در فلسفه زبان و ذهن نیز تحولات بسیاری رخ داده است که فیلسوفان قاره ای عنایت چندانی به آنها ندارند. بنا بر رأی فیلسوفان تحلیلی، اگر فیلسوفان قاره ای در تطور اندیشه های فلسفی نقشی اساسی برای تاریخ قائلند، نمی توانند و نباید تحولات تاریخی را نادیده بگیرند.

انتقاد دوم به فلسفه تحلیلی غیر سیاسی بودن آن است. یعنی علی الاصول فیلسوفان تحلیلی دغدغه های سیاسی - اجتماعی چندانی ندارند. راسل^۸ به عنوان یکی از آباء فلسفه تحلیلی، خود مثال نقضی برای این ادعاست. وی هم دغدغه سیاست

5. a historical

6. a political

۷. در کشور ما نزد برخی از اهالی فلسفه، عموماً فلسفه مترادف با تعریف و نگاه هگل به فلسفه است. در نگاه هگلی، تاریخ نقشی بسیار پررنگ دارد و فلسفه در اساس چیزی جز بسط و لف و نشر ایده ها در طول تاریخ نیست.

۸. راسل برنده جایزه نوبل ادبیات و مخالف جنگ ویتنام بود و وقت خویش را صرف نوشتن مقالات در زمینه های اجتماعی چون خلع سلاح هسته ای می کرد. پس از یک دوره فعالیت فلسفی، راسل فعالیت اجتماعی و روشنفکری را در دستور کار خویش قرار داد.

داشت و هم فعال سیاسی بود. فرگه^۹ نیز از جمله آبای فلسفه تحلیلی است که دغدغه های سیاسی - اجتماعی پررنگی داشته است.

حدود و ثغور فلسفه تحلیلی

فیلسوفان مختلف در این باره اختلاف نظر دارند. برای نمونه دامت در کتاب «سرچشمه های فلسفه تحلیلی»، این فلسفه را فلسفه ای پسا فرگه ای تعریف می کند، به این معنا که با آثار فرگه این فلسفه آغاز می گردد. بر اساس این رای فلسفه تحلیلی، قدمتی صد ساله دارد و حدوداً از ۱۸۸۰ آغاز شده است. فرگه کار فلسفه را تحلیل مفاهیم^{۱۰} می دانست. اگر این رای را بپذیریم، این پرسش مطرح می شود که آیا چنین رویکردی پیش از فرگه وجود نداشته است؟ آیا تحلیل مفهومی مربوط به همین صد سال است؟ آیا نمی توان پژوهش های فلسفی سقراط درباره واکاوی مفهوم عدالت، خوبی، خیر و ... یا روش دیالکتیکی وی را نوعی تحلیل مفهومی دانست؟ اگر تحلیل مفاهیم شرط لازم و مقوم فلسفه تحلیلی است، آیا می توان فیلسوفانی را که بیرون از این صد سال به چنین کاری اشتغال ورزیده اند فیلسوف تحلیلی دانست؟

در این میان برخی فلاسفه قائل به چنین تفکیکی نیستند. ایر، از اعضای حلقه وین، این تقسیم بندی ها را سطحی می داند و معتقد است بیش از یک نوع فلسفیدن وجود ندارد و آن هم استفاده از استدلال و برهان و منطقی است.

برخی سعی کرده اند حدود و ثغور فلسفه تحلیلی را بر اساس کشورهای که این سنت در آنها بیشتر رواج دارد، مشخص کنند. بر اساس تعریف مبتنی بر جغرافیا، فلسفه تحلیلی به فلسفه انگلوساکسون^{۱۱} یا انگلو امریکن^{۱۲} معروف است. البته این تقسیم بندی جغرافیایی امروز دیگر معتبر نیست زیرا برخی از فیلسوفان تحلیلی در کشورهای دیگری غیر از انگلیس و آمریکا زندگی می کنند؛ در انگلیس و آمریکا نیز کسانی به فلسفه قاره ای می پردازند. بنابراین، تقسیم بندی جغرافیایی نیز معیار دقیقی برای تفکیک فلسفه تحلیلی از فلسفه قاره ای به حساب نمی آید.

گروهی سعی کرده اند با برشمردن موضوع ها و ایده های فلسفی تحلیلی تمایز این فلسفه را با دیگر رویکرد های فلسفی نشان دهند. اما آیا ماهیت موضوع ها و ایده هایی که فیلسوفان تحلیلی به آن می پردازند، با فیلسوفان قاره ای متفاوت است؟ به عنوان مثال با وجود این که در آغاز پیدایی فلسفه تحلیلی بحث از متافیزیک جایگاه چندانی نداشت و به نظر برخی

۹. فرگه فیلسوف آلمانی و بنیان گذار منطق جدید است؛ او گرایشات ضد یهودی داشت. مایکل دامت، از فرگه شناسان بزرگ قرن بیستم، در مصاحبه ای می گوید: «من متأسفم که عمرم را صرف فیلسوفی کردم که به لحاظ ذهنی و تیزهوشی و نقادی درجه اول است، اما از نظر اخلاقی گرایشات ضد یهودی و نژاد پرستانه داشته است».

10. conceptual analysis

11. Anglo-saxon

12. Anglo-american

از فیلسوفان تحلیلی گزاره های متافیزیکی بی معنا^{۱۳} بودند، از دهه ۱۹۶۰ به بعد احیای متافیزیک در دستور کار فیلسوفان تحلیلی قرار می‌گردد. بنابراین نمی‌توان دوری‌گزینی و رد متافیزیک را یکی از مقومات فلسفه تحلیلی دانست. نسبت میان علم و فلسفه نیز چنین است؛ آیا فیلسوفان تحلیلی هنوز معتقد به وجود ارتباط وثیقی میان علم و فلسفه هستند؟ در صورت پذیرش این رای آیا می‌توان ویتگشتاین متاخر را که به بازی های زبانی فلسفه و علم معتقد است فیلسوف تحلیلی نامید؟ بازی های زبانی ای که در و پنجره ای به هم ندارند و از یکدیگر مستقل اند؟ آیا تنها فیلسوفان قاره ای حکم به جدایی فلسفه از علم می‌دهند؟

برخی نیز معتقدند آن چیزی که فلسفه تحلیلی را از دیگر اقسام فلسفه ورزی جدا می‌کند، روش آن است. می‌توان پرسید آیا به کار بردن استدلال به عنوان روش صرفاً مشخصه فیلسوفان تحلیلی است؟ آیا هیچ فیلسوفی پیش از آن‌ها از استدلال به عنوان روش استفاده نکرده است؟ در مورد سقراط چه می‌توان گفت؟

گروهی نیز بر این باورند که تمایز فلسفه ی تحلیلی از دیگر فلسفه ها در روش نگارش و انتقال مطلب نزد فیلسوفان این سنت است. بر این اساس، مؤلفه قوام بخش فلسفه تحلیلی اصرار فیلسوفان این نحله بر وضوح و ساده نویسی و دوری جستن از هرگونه ابهام است. به اعتقاد آن‌ها فیلسوفان تحلیلی سعی می‌کنند در نوشته های خود از زبانی بدون غموض و ابهام استفاده کنند، اما فیلسوفان قاره ای این گونه نیستند و ابایی از پیچیده نویسی ندارند. اما بر اساس شواهد، وضوح در بیان مطلب را نمی‌توان به همه فیلسوفان تحلیلی تعمیم داد؛ همین طور بعضی از فیلسوفان قاره ای نیز سعی می‌کنند روشن و بدون ابهام بنویسند.

هانس گلاک در کتاب «فلسفه تحلیلی چیست؟» می‌کوشد چستی فلسفه تحلیلی را مورد بررسی قرار دهد. وی تلاش می‌کند از منظری تحلیلی حدود و ثغور فلسفه تحلیلی را بررسی کند، بستر و زمینه های تاریخی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آثار فیلسوفان تحلیلی را بکاود و به این سوال که "فلسفه تحلیلی از کجا می‌آید؟" پاسخ دهد.

بنابر رای گلاک شاید نتوان هیچ تعریف معینی از حدود و ثغور فلسفه تحلیلی یا به تعبیر منطقی شروط لازم و کافی آن به دست داد. ما با چنان تنوع و تکثری در حوزه ی موضوعات و آموزه های نحله های متفاوت در سنت تحلیلی مواجه هستیم که شاید نتوان همه آن‌ها را بر اساس یک خصوصیت مشترک تعریف کرد. ارائه تعریفی روشن و بدون ابهام از دغدغه های عموم فلاسفه تحلیلی است. به نظر می‌آید که نمی‌توان چینی تعریفی از فلسفه تحلیلی ارائه داد؛ با وجود این واژه فلسفه تحلیلی در سیاق های مختلف افاده معنا می‌کند. برای توضیح این مطلب می‌توان از مفهوم شباهت خانوادگی^{۱۴} که یکی از

13. non-sense

14. family resemblance

آموزه های ویتگنشتاین متاخر است کمک گرفت. بر اساس رویکرد ذات گرایانه¹⁵ ارسطویی، برای تعریف باید جنس و فصل آنچه قرار است تعریف شود مشخص گردد. به عنوان مثال در یک تعریف ذات گرایانه از مفهوم «میز»، میز عبارت است از پدیده ای که فی المثل اوصاف و خصوصیات t1 و t2 و t3 باشد. ما در تعریف میز، تمام اوصاف میزساز را بر می شماریم و هر پدیده ای که این اوصاف را احراز کند یکی از مصادیق آن مفهوم است. ویتگنشتاین در کتاب دورانساز «کاوش های فلسفی»¹⁶ استدلال می کند که تعریف کردن با رویکرد ذات گرایانه با شهود های زبانی¹⁷ ما مطابقت ندارد. لذا تنها راه ممکن برای تعیین مراد از مؤلفه های سازنده یک مفهوم، بر شمردن خصوصیت یا خصوصیات مشترک¹⁸ میان تمام مصادیق آن مفهوم نیست؛ بلکه می توان بر اساس شباهت خانوادگی، مقومات مختلف مفهوم مورد نظر را بر شمرد؛ نظیر شباهتی که میان اعضای یک خانواده وجود دارد بدون این که لزوماً یک یا چند خصوصیت نظیر رنگ چشم، مدل ابرو، رنگ پوست، لحن صدا... در میان تمام اعضای یک خانواده مشترک باشد و به نحو یکسان یافت شود.

به باور هانس گلاک شباهتی از جنس شباهت خانوادگی در میان انحاء و ادوار مختلف فلسفه تحلیلی وجود دارد. همان طور که تمام مؤلفه های مفهومی نظیر «بازی» قابل احصا نیست؛ خصوصیات و مؤلفه هایی که در میان تمام مصادیق گوناگون این مفهوم نظیر فوتبال، بسکتبال، شطرنج، بوکس، دوز... مشترک نیست؛ اما این امر مانع از این نمی شود که تمامی این پدیده ها، مصادیق مختلف مفهوم بازی به حساب آیند؛ بر همین سیاق نمی توان خصوصیت یا خصوصیات مشترک فلسفه تحلیلی را بر شمرد و بر اساس آن تعریفی از فلسفه تحلیلی به دست داد که بر تمام آرای فلاسفه تحلیلی و کار و بار فلسفی ایشان قابل انطباق باشد، اما این امر مانع از تحقق پدیده ای به نام فلسفه تحلیلی نمی شود. به همین معنا می توان گفت فلسفه تحلیلی تنها یک رویکرد به مسائل فلسفی است.

در ادامه، بحث در باب حدود و ثغور فلسفه تحلیلی را در چند محور اصلی چون پراکنندگی جغرافیایی، آموزه ها و ایده های فلسفه تحلیلی، زبان فلسفه تحلیلی، شیوه و روش و... از منظری تاریخی دنبال خواهیم کرد.

تعریف مبتنی بر جغرافیا

آیا فلسفه های تحلیلی تنها متعلق به کشورهای انگلیسی زبان هستند؟

15. essentialistic

16. *Philosophical Investigations*

17. linguistic intuitions

18. common features

سنت فلسفه تحلیلی، در بسیاری از موارد با عناوینی چون فلسفه انگلیسی^{۱۹}، امریکایی^{۲۰}، آنگلو ساسکون، آنگلو امریکن و آنگلو فون^{۲۱} نامیده می شود. این اسامی به نوعی بیانگر تقابل میان فلسفه تحلیلی و فلسفه قاره ای و متضمن تفکیک جغرافیایی^{۲۲} میان آنهاست. برای توضیح این نامگذاری می توان از سه علت تاریخی سخن گفت:

۱. اولین بار جان استوارت میل بود که در قرن نوزدهم و در سالهای ۱۸۴۰-۱۸۴۵ به بحث درباره تأثیر فیلسوفان قاره ای بر فیلسوفان انگلیسی پرداخت و به نوعی به تمایز میان این دو رویکرد فلسفه ورزی اشاره کرد. او نخستین کسی است که در نوشته های خود از وجوه مشترک میان فیلسوفان تجربه گرای انگلیسی سخن گفت و در عین حال تفاوت آنها را با فیلسوفانی که در اروپای متصل مشغول به فلسفه ورزی بودند، بررسی کرد.

۲. دومین علت به جنگ جهانی دوم و ایام پس از آن، یعنی ۱۹۴۵ برمی گردد. در آن زمان تقابل میان دو سنت قاره ای و تحلیلی مانند دهه های شصت و هفتاد قرن بیستم آشکار نبود. به عنوان مثال، گیلبرت رایل، در دهه های بیست و سی، قبل از جنگ جهانی دوم، به سنت فلسفه قاره ای توجه داشت؛ تا آنجا که کتابی درباره پدیدارشناسی نوشت و با هوسرل دیدار کرد. اما بعد از جنگ جهانی دوم نظر وی تغییر کرد. این تغییر منظر به دلیل اتفاقات جنگ جهانی دوم و حوادث پس از آن چون ظهور نازیسم،^{۲۳} مهاجرت اعضای حلقه وین^{۲۴} به آمریکا و پناهنده و یا کشته شدن آنهاست. تعبیر فلسفه تحلیلی در انگلستان، پس از جنگ جهانی دوم و به منظور تفکیک آن از فلسفه قاره ای به کار گرفته شد و پس از این تقسیم بندی، پدیدارشناسی و فلسفه های اگزیستانس ذیل عنوان فلسفه قاره ای شناخته شدند. در این دوره، تفکیک میان سنت تحلیلی و قاره ای برای اولین بار در تاریخ فلسفه مطرح شد و به همین دلیل برای گروهی از فیلسوفان صبغه هویتی پیدا کرد.

19. British philosophy

20. American philosophy

21. Anglophone

۲۲. انگلستان به لحاظ جغرافیایی جزیره ای است که چهار طرف آنرا آب فرا گرفته و به همین دلیل از کل اروپا جداست. از طرف دیگر اروپای متصل یعنی کشورهایی نظیر آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا... به یکدیگر متصل هستند. بنابر این تفکیک جغرافیایی، به فلسفه هایی که در اروپای متصل شکل گرفته، فلسفه قاره ای می گویند و به فلسفه هایی که در انگلستان رایج شده و متفاوت از کل اروپاست، فلسفه آنگلو ساسکون می گویند.

۲۳. نازیسم دو تأثیر مهم بر فلسفه تحلیلی گذاشت. اول اینکه فیلسوفان تحلیلی، رویکردی انگلیسی محور و هویتی به این فلسفه پیدا کردند. تأثیر دوم سیل مهاجرت اعضای حلقه وین به آمریکا بود که باعث احیای فلسفه تحلیلی در آن کشور شد.

24. Vienna Circle

شلیک از اعضای حلقه وین در ۱۹۳۰ به آمریکا مهاجرت می کند، فایگل از دیگر اعضای حلقه نیز به آمریکا مهاجرت می کند. رایشناخ و همپل، پس از روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ تبعید شدند. در بازه ای حدوداً ده ساله، بسیاری از اعضای حلقه وین مجبور به مهاجرت و یا تبعید شدند. پس از مهاجرت، هر یک از آنها در دانشگاه های معروف آمریکا مشغول به تدریس شدند و شاگردان متعددی را تربیت کردند.

۳. علت سوم به دهه ۱۹۶۰ در آمریکای شمالی بر می گردد. مهاجرت برخی از فیلسوفان به ویژه اعضای حلقه وین به آمریکا، باعث آشنایی آمریکایی ها با پوزیتیویسم^{۲۵} و پوزیتیویسم منطقی^{۲۶} شد. از طرف دیگر برخی فیلسوفان قاره ای از جمله اعضای مکتب فرانکفورت در ۱۹۶۰ به آمریکا مهاجرت یا از آن دیدن کردند. هورکهایمر و آدورنوا از اعضای مکتب فرانکفورت بودند که در آمریکا به طرح ایده های خود پرداخته که با استقبال فیلسوفان امریکایی مواجه شدند. پس از آن با مهاجرت فیلسوفان قاره ای دیگری چون هابرماس و ریکور به آمریکا، جریان فلسفه قاره ای در خارج از مرزهای جغرافیایی اروپا نیز با اقبال مواجه شد.

از سوی دیگر، اخلاق هنجاری و فلسفه سیاسی تحلیلی در این زمان در آمریکا برجسته شد. جان رالز کتاب «نظریه عدالت» را در ۱۹۷۱ نوشت. در مقابل، فیلسوفان قاره ای نظیر آدورنوو و هورکهایمر نیز به تقریر آرای خود به ویژه در فلسفه سیاست و اخلاق پرداختند. به منظور تفکیک میان این دو جریان، عناوین «فلسفه تحلیلی» و «فلسفه قاره ای» برای نامیدن آنها به کار برده شد.

می توان از این سه واقعه، به عنوان سه علت برای انگلیسی - آمریکایی نامیدن فلسفه تحلیلی یاد کرد. بسیاری بر این باورند که فلسفه تحلیلی یک فلسفه انگلیسی - آمریکایی است؛ بدین معنا که این فلسفه ناظر به فضای فیلسوفان انگلیسی و آمریکایی است و بیشترین تأثیر خود را در این دو فضا گذاشته است. بنابر رأی دامت و گلاک، این رأی موجه نیست و فلسفه تحلیلی به عللی دیگر، انگلیسی - آمریکایی نامیده شده است.

25. Positivism

26 . Logical Positivism